

بازجویی از پاکستان احضار شد و به تهران مراجعت کرد. همه این کارها در جای خود و به موقع خود سودمند بود، ولی در شرایطی جامه عمل پوشید که بافت کلی دستگاه حکومت را بیش از پیش در خطر متلاشی شدن قرار داد. یک نقطه ضعف دیگر این کار اظهارات کنترل نشده و تحریک آمیز مأموران تعقیب پرونده‌های فساد و افشای جزئیات وحشتناک بعضی از این پرونده‌ها در جریان رسیدگی و قبل از ثبوت جرم برای مطبوعات و رسانه‌های خبری داخلی و خارجی بود که بیش از پیش به حیثیت و اعتبار رژیم لطمه وارد ساخت.

«دولت همچنان سیاست آزادسازی را دنبال می‌کرد. تعداد بیشتری از زندانیان سیاسی آزاد شدند و قوانین و مقررات تازه‌ای برای تأمین آزادی مطبوعات و آزادی اجتماعات و آزادی در محیط دانشگاهها وضع گردید. همه این تدابیر در جای خود صحیح بود، ولی جلب توجه نکرد و در مقایسه با پیام ساده و قاطع خمینی که «شاه باید برود» برد زیادی نداشت. به تدریج این موضوع روشن می‌شد که کلید حل بحران نه در دست رهبران جنبه ملی، نه گروههای افراطی چپ و راست و نه حتی در دست دولت است. آینده به روش رهبران مذهبی بستگی داشت. آیا دکترین بنیادگرایانه و ضد پهلوی خمینی همه چیز را زیر و رو خواهد کرد یا هنوز شانسی برای آیت‌الله‌های معتدل قم و مشهد باقی مانده است که با اجرای دقیق اصول قانون اساسی سال ۱۹۰۶ و محدود ساختن اختیارات شاه بحران را فیصله دهند؟ به طور خلاصه کانون فعالیت‌های سیاسی از حیطة قدرت نهادهای شناخته شده رژیم، یعنی شاه و دربار، دولت و پارلمان خارج شده بود.

«من وضع حکومت ایران را بارها در نیمه اول اکتبر ارزیابی کردم و به این نتیجه رسیدم که رژیم ایران بر سه پایه استوار شده است. نخست خود شاه که در پشت صحنه در کاخ نیاوران نشسته و مشغول بحث و گفتگو یا دسیسه با شخصیت‌های سیاسی گوناگون و اتخاذ تصمیماتی بدون هم‌آهنگی و مشورت قبلی با نخست‌وزیر است. دوم نخست‌وزیر و دولت که می‌کوشند ضمن اداره امور جاری کشور با اقداماتی از قبیل مذاکره با رهبران مذهبی، برنامه‌های مبارزه با فساد و لغو قوانین و مقررات نامطلوب بحران را تخفیف دهند. سوم نظامیان که از موضع خود در این کشمکش به شدت ناراحت هستند و ژنرال‌ها که از سیاست آشتی‌جویانه شریف‌امامی و آزادی

عملی که به مخالفان داده شده ناراضی و بیقرارند. ماشین نظامی کشور هنوز کم و بیش دست نخورده باقی مانده بود، ولی کم کم این سؤال برای ما مطرح می‌شد که نیروهای مسلح تا کی می‌توانند در برابر تداوم اغتشاش و هرج و مرج مقاومت کنند، و مهمتر از آن در برابر اسلحه‌فلج‌کننده اعتصاب چه کاری از دست آنها ساخته است؟

«با اینکه در اواسط اکتبر آرامش نسبی برقرار شد و با احساس مسئولیت بیشتر سیاستمداران مخالف و مطبوعات آزاد شده، بهبود مختصری در اوضاع به چشم می‌خورد، هیچ مسئله اساسی حل نشده و وضع در نهایت تیره و تار به نظر می‌رسید. چندی نگذشت که دامنه اعتصابات به بیمارستانهای دولتی، هواپیمائی ملی، معلمان مدارس، کارمندان عادی دولت و رسانه‌های دولتی (رادیو و تلویزیون) گسترش یافت. نافرمانی عمومی و عدم توجه به قوانین و مقررات جاری کشور در حال توسعه بود و با اینکه شریف‌امامی گاهی موفق می‌شد موج اعتصاب را در گوشه‌ای فرو بنشانند، موجی دیگر از سمتی دیگر سر برمی‌آورد. حتی در بخش‌هایی که اعتصاب پایان یافته بود به بهانه‌های تازه و با رنگ سیاسی از سر گرفته می‌شد. در این میان ژنرال‌ها مرتباً به شاه فشار می‌آوردند که به آنها اجازه داده شود موج فزاینده اغتشاش را با شدت عمل فرو بنشانند. آنها گسترش اغتشاشات را نتیجه سیاست لیبرال شریف‌امامی می‌دانستند و حتی در مورد آزادی مطبوعات که یکی از موارد اختلاف نظامیان با دولت بود چندین بار مستقیماً دخالت نموده و چند تن از روزنامه‌نگاران را بازداشت کرده بودند. حمله به ادارات روزنامه‌ها و بازداشت روزنامه‌نگاران موجب اعتصاب مطبوعات شد و این اعتصاب سرانجام با تفوق یافتن نخست‌وزیر بر نظامیان پایان یافت. روز ۱۷ اکتبر دولت رسماً پایان سانسور را اعلام داشت و آزادی مطبوعات را تضمین کرد. این ماجرا بر ناراضی و خشم نظامیان افزود و جناح نظامی و غیر نظامی رژیم رویاروی هم قرار گرفتند.

در نیمه دوم اکتبر وضع از هر جهت رو به وخامت گذاشت و تقریباً آشکار بود که دولت شریف‌امامی محکوم به سقوط است. دولت نتوانست برای رفع تشنج در مدارس و دانشگاهها قدمی بردارد. کلاسهای درس خالی و خیابانها هر روز پر از دانشجویان و دانش‌آموزانی بود که در گوشه و کنار دست به تظاهرات زده با نیروهای نظامی درگیر می‌شدند. به علت ادامه اعتصابات دولت قدرت به حرکت درآوردن چرخ اقتصاد کشور را نداشت و شکاف و اختلاف بین شریف‌امامی و فرماندهان نظامی روز

به روز عمیق‌تر و خطرناک‌تر می‌شد. شریف‌امامی هنوز بر این باور بود که با استقامت و اعصاب قوی می‌توان بر مشکلات فائق آمد، ولی مخالفان هر روز ضربه تازه و کوبنده‌ای وارد می‌کردند و هیچ نشانه‌ای از تخفیف بحران به چشم نمی‌خورد. موج بحران‌ها چنان سریع و پشت سرهم می‌آمد که دیگر پیش‌بینی حوادث آینده مقدور نبود. اعتصاب در صنعت نفت توسعه یافت و تولید و صادرات نفت به شدت پائین آمد. تقاضای اعتصاب‌کنندگان کاملاً سیاسی بود و بازگشت آیت‌الله خمینی و لغو حکومت نظامی دو شرط اصلی خاتمه اعتصاب به‌شمار می‌آمد. هوشنگ انصاری مدیرعامل شرکت ملی نفت برای مذاکره با اعتصابیون به جنوب رفت ولی اعتصاب‌کنندگان به او اهانت کردند و انصاری چند روز پس از مراجعت به تهران به پاریس رفت و دیگر هرگز بازنگشت.

با وخیم‌تر شدن اوضاع شاه تصمیم گرفت دست به کار شود. شاه با استقرار یک دولت نظامی موافق نبود و بارها گفته بود که «یک راه حل نظامی چاره کار نیست». ولی با وضعی که پیش آمده بود حفظ رژیم تا انتخابات در ژوئن ۱۹۷۹ امکان‌پذیر نبود. روز سی و یکم اکتبر شاه به من گفت که «ما مثل برفی که در آب انداخته باشند داریم آب می‌شویم و باید هر چه زودتر چاره‌ای بیندیشیم». او افزود که اوضاع باید قبل از فرارسیدن ماه محرم (ماه عزاداری شیعیان) تحت کنترل قرار گیرد. شاه به این نتیجه رسیده بود که دیگر شریف‌امامی نمی‌تواند کاری از پیش ببرد. او مرد شجاعی است و آنچه در توان داشته کرده است، ولی صنعت نفت فلج شده، اعتصابات کشور را به نابودی می‌کشاند و هرج و مرج و اغتشاش فراگیر شده است. شاه سپس گفت که اگر بحران تا ماه محرم حل نشود باید بین تسلیم - یعنی خروج خود از کشور یا توسل به قوه قهریه برای سرکوبی اغتشاش که توأم با خونریزی خواهد بود یکی را انتخاب کند. او دوباره تأکید کرد که با یک راه حل نظامی موافق نیست و فکر نمی‌کند شدت عمل و خونریزی مسئله را برای همیشه حل کند.

شاه هنوز در فکر تشکیل یک دولت نظامی نبود و به دنبال چهره‌ای می‌گشت که بتواند کشور را آرام کند و راه پیشرفت به سوی دموکراسی را هموار سازد. چهره‌ای که شاه در جستجوی او بود می‌بایست شخصیتی بی‌طرف و مورد احترام باشد و مخالفان نتوانند او را متهم به همکاری با رژیم طی پانزده سال گذشته بنمایند. چنین شخصیتی

می‌توانست یک دولت انتقالی با عضویت وزیرانی از اعضای جبهه ملی و پان ایرانیستها و اشخاص بیطرف که در دولت فعلی شرکت نداشته باشند تشکیل دهد. وظیفه اصلی این دولت می‌بایست انجام انتخابات آزاد در اولین فرصت و پیش از موعد مقرر قبلی و اجرای برنامه مبارزه با فساد باشد. شاه در درجه اول عبدالله انتظام شخصیت مورد احترام و وزیر اسبق خارجه ایران را برای تصدی مقام نخست‌وزیری و تشکیل دولت جدید در نظر گرفت. او بیش از هشتاد سال داشت ولی حائز شرایطی بود که شاه برای تفویض مسئولیت تشکیل کابینه جدید در نظر داشت. اگر انتظام حاضر به قبول این مسئولیت نمی‌شد شاه سروری رئیس پیشین دیوانعالی کشور را در نظر گرفته بود. او مسن‌تر از انتظام بود ولی حسن شهرت و نیکنامی او می‌توانست شانس موفقیت او را تضمین نماید. در صورتیکه این دو نفر از قبول مسئولیت نخست‌وزیری خودداری می‌کردند شاه دکتر علی امینی وزیر دارائی سالهای دهه ۱۹۵۰ و نخست‌وزیر سالهای دهه ۱۹۶۰ را برای تصدی مقام نخست‌وزیری در نظر داشت...»^{۱۸}

فشرده وقایعی را که به سقوط حکومت شریف‌امامی انجامید، از زبان سفیر انگلیس در ایران در زمان انقلاب، شنیدیم. ولی نکته مهمی را نیز باید بر آنچه سفیر انگلیس نوشته است بیفزائیم: «دولت شریف‌امامی علاوه بر مشکلاتی که در سطح کشور با آن روبرو بود، در درون خود هم انسجام و هماهنگی نداشت و اختلاف و درگیری شدید بین اعضای کابینه، مجموعه دولت را از تصمیم‌گیری در برابر وقایع بازداشته بود. از نخستین روز تشکیل کابینه، منوچهر آزمون، که قبلاً از طریق ساواک به وزارت و استانداری رسیده بود^{۱۹} و از همین طریق به شریف‌امامی تحمیل شد، در سمت وزیر مشاور در امور اجرایی می‌خواست نظریات خود را به وزیران دیگر کابینه که بر او

۱۸- غرور و سقوط - به قلم آنتونی پارسونز. مترجم محمود طلوعی. انتشارات هفته. صفحات

۱۲۴ تا ۱۳۴

۱۹- منوچهر آزمون هنگام تحصیل در آلمان توده‌ای شد، ولی در مدت اقامت در آلمان شرقی تغییر عقیده داد و با همکاری ساواک سازمان دانشجویان توده‌ای را در آلمان لو داد (دکتر کیانوری در خاطرات خود مدعی شده است که او از اول مأمور ساواک بود و برای جاسوسی به سازمان دانشجویان توده‌ای رخنه کرده بود). آزمون بعد از بازگشت از آلمان رسماً عضو ساواک شد و به سرعت در تشکیلات دولتی ترقی کرد و در عرض پنج سال از معاونت رادیو تلویزیون، به معاونت نخست‌وزیری و سرپرستی اوقاف و سپس وزارت کار و استانداری فارس رسید.

ارشدیت داشتند تحمیل نماید. رفتار تند و اهانت آمیز آزمون با وزیران کابینه، به استعفای چند تن از آنها از جمله هوشنگ نهاوندی وزیر علوم و آموزش عالی، دکتر باهری وزیر دادگستری و دکتر مژدهی وزیر بهداری انجامید. هوشنگ نهاوندی، و ارتشبد قره‌باغی (وزیر کشور کابینه شریف‌امامی) هر دو در خاطرات خود به این نکته اشاره کرده‌اند که آزمون در جلسات کابینه غالباً با وزیران دیگر کابینه درگیر می‌شد و پیشنهادات حاد و به قول خودش «انقلابی» او با مقاومت و مخالفت دیگران روبرو می‌شد. هم نهاوندی و هم قره‌باغی این ماجرا را نقل کرده‌اند که در یکی از جلسات کابینه که در حضور شاه تشکیل شده بود آزمون گفت برای مقابله با انقلاب باید دست به کارهای انقلابی زد و از آن جمله مقامات فاسد گذشته باید در یک دادگاه صحرائی مانند دادگاههای زمان جنگ محاکمه و تیرباران شوند. در همین جلسه سپید مقدم رئیس سازمان امنیت، که از تندرویهای کارمند سابق خود در ساواک خشمگین شده بود، از شاه اجازه صحبت خواست و گفت «خواستم به عرض برسانم که اگر پیشنهاد آقای آزمون تصویب شود، خود ایشان از اولین کسانی خواهند بود که باید به جوخه اعدام سپرده شوند!...»

آزمون که خود داعیه نخست‌وزیری داشت، در جریان درگیری فرمانداری نظامی تهران با مطبوعات که به اعتصاب مطبوعات انجامید، طرف مطبوعات را گرفت و با لغو سانسور و آزادی کامل مطبوعات بر مشکلات دولت شریف‌امامی افزود. آزمون بعد از این ماجرا شخصاً اخبار تحریک آمیزی علیه دولت برای روزنامه‌ها می‌فرستاد^{۲۰} و در عین حال با مخالفان دولت هم تماس‌هایی برقرار کرده بود و زمینه را برای نخست‌وزیری خود بعد از سقوط دولت شریف‌امامی فراهم می‌ساخت. در اوایل آبان‌ماه ۱۳۵۷، که شکست و سقوط حکومت شریف‌امامی قطعی به نظر می‌رسید، آزمون پیشدستی کرده و از مقام وزارت استعفا داد و تشکیل حزب تازه‌ای را به نام اتحاد خلق ایران اعلام داشت.

آخرین روزهای حکومت شریف‌امامی و تردیدهای شاه برای تعیین جانشین او را نیز بهتر است از زبان آنتونی پارسونز سفیر انگلیس در تهران، که از جزئیات امر آگاه

۲۰- این موضوع را یکی از مسئولین سابق روزنامه کیهان، با ذکر نام روزنامه‌نگار معروفی که اخبار و مطالب مخالف دولت را از طرف آزمون برای روزنامه‌ها می‌فرستاد، برای نویسنده نقل کرده است.

بوده است، بشنویم. شرح این وقایع را پارسونز از ملاقات خود با شاه در روز اول نوامبر (دهم آبان ۱۳۵۷) شروع کرده و چنین می‌نویسد:

«روز اول نوامبر من و سولیوان ملاقات دیگری با شاه داشتیم. در این زمان اغتشاش و تظاهرات در تهران و شهرستانها یک رخداد روزمره بود و موج اعتصابات همچنان گسترش می‌یافت. تظاهرات اندکی هم به طرفداری از شاه صورت گرفت، ولی خیابانها در اختیار مخالفین بود و در تهران تظاهرات و راهپیمائی دانشجویان هر روز موجب راه‌بندان خیابانها می‌شد. طی مسافت بین جنوب تهران، که سفارت انگلیس در آن واقع شده تا کاخ نیاوران در حومه شمال شهر کار دشواری بود. بر اثر راه‌بندان خیابانها و طی مسیرهای انحرافی برای پرهیز از برخورد با تظاهرکنندگان در حدود بیست دقیقه دیر به کاخ رسیدم. سولیوان قبل از من رسیده و نزد شاه بود. شاه به ما گفت که انتظام را برای تشکیل دولت جدید قانع کرده است. او همچنین گفت که پیامی از کریم سنجابی که در پاریس است دریافت داشته و در این پیام سنجابی اطلاع داده است که خمینی را به خودداری از ادامه حملات خود به رژیم قانع کرده است، به شرط آنکه فوراً درباره رژیم سلطنتی به آراء عمومی مراجعه شود. شاه همچنین شنیده بود که جبهه ملی به علت وخامت اوضاع کشور روش خود را تعدیل کرده است. او قصد نداشت مستقیماً به پیام سنجابی پاسخ دهد، ولی می‌خواست رهبران جبهه ملی را برای مذاکره درباره شرکت در کابینه انتظام دعوت نماید. شاه رویهمرفته حالت گرفته و محزونی داشت. او کاملاً وخامت اوضاع را درک می‌کرد و معتقد بود که مسئله باید تا چند روز دیگر حل شود و نمی‌توان به انتظار هفته نشست. از سوی دیگر ژنرال‌ها روز به‌روز بر فشار خود می‌افزودند و از شاه می‌خواستند به آنها اجازه بدهد کار را به دست خود بگیرند و «کشور را نجات دهند». شاه مقاومت می‌کرد و معتقد بود که سپردن کار به دست نظامی‌ها هیچ مسئله‌ای را حل نخواهد کرد. شاه با تأکید بر این نظر خود می‌گفت که حتی اگر جبهه ملی هم حاضر به شرکت در دولت نشود او نظامیها را بر سر کار نخواهد آورد. شاه به عنوان آخرین چاره در نظر داشت دولتی از رجال معمر و خوشنام تشکیل دهد و اعلام کند که تنها وظیفه این دولت انجام انتخابات و سپردن کارها به دست دولت منتخب مردم است. من این تدبیر را به گرمی استقبال کردم.

روز چهارم نوامبر شاه سولیوان و مرا دوباره به کاخ فراخواند. دیدار ما با شاه در

این روز یکی از طولانی‌ترین و درعین حال غم‌انگیزترین ملاقات‌هایی بود که در این مدت با شاه داشتیم. سولیوان پیش از این ملاقات به من گفت که دستورات تازه‌ای از واشنگتن دریافت کرده است. شاه باب مذاکرات را با اعلام این مطلب که یک پیام تلفنی از برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر دریافت داشته است آغاز کرد. به‌طوریکه شاه نقل می‌کرد برژینسکی به او گفته بود که آمریکا از هر تصمیمی که وی برای فائق آمدن بر بحران اتخاذ نماید، اعم از تشکیل یک دولت ائتلافی یا دولت نظامی پشتیبانی خواهد کرد. شاه نظر رسمی دولتهای متبوع ما را درباره تعیین یک نخست‌وزیر نظامی جویا شد. سولیوان گفت که تلفن برژینسکی به معنی این نیست که دولت آمریکا خواهان تشکیل یک دولت نظامی است، بلکه گویای این مطلب است که اگر شاه چاره دیگری برای رفع بحران نداشته باشد و به عنوان آخرین راه‌حل یک دولت نظامی تشکیل دهد آنرا خواهد پذیرفت. من گفتم که دستور مشخصی در این زمینه از لندن ندارم ولی به‌طوریکه قبلاً هم یادآوری کرده‌ام دولت انگلستان قاطعانه از یک راه‌حل سیاسی پشتیبانی می‌کند. در تکمیل این سخن افزودم که نظر شخصی من اینست که اگر تشکیل یک دولت ائتلافی امکان‌پذیر نباشد یک دولت بی‌طرف و موقتی باید وظیفه انجام انتخابات را به عهده بگیرد. درباره تشکیل یک دولت نظامی من قبلاً نظر خود را به صراحت گفته بودم و ضمن یادآوری رئوس نظریات خود در این زمینه اضافه کردم ایشان پادشاه یک کشور مستقل هستند و دولت متبوع من هر تصمیمی را که اتخاذ نمایند «محترم خواهد شمرد».

بحث ما در حدود دو ساعت به‌طول انجامید و در آخر مسائل پراکنده‌ای در آن عنوان شد. شاه گفت که او هنوز هم از فکر تشکیل یک دولت ائتلافی منصرف نشده و رهبران جبهه ملی قرار است روز بعد با او ملاقات نمایند، ولی تأکید کرد که پیشنهاد سنجابی را برای انجام رفراندوم درباره رژیم نخواهد پذیرفت. ژنرال‌ها بر فشار خود افزوده بودند و می‌گفتند با دستگیری عده‌ای می‌توانند اوضاع را آرام کنند (وقتیکه شاه این موضوع را عنوان کرد من احساس کردم که آنها هم از پیام تلفنی برژینسکی مطلع شده‌اند و با اطمینان از حمایت آمریکا بیشتر به شاه فشار می‌آورند). با وجود این شاه پس از مدتی گفتگو و شنیدن نظریات من و سولیوان تأکید کرد که برای برژینسکی گفتن این حرف آسان است که مسئله را از طریق نظامی حل کنیم، ولی خود او هنوز

معتقد است که با دادن آزادی عمل به نظامی‌ها هیچ چیزی حل نخواهد شد. برای آخرین بار من نظر منفی خود را درباره دخالت دادن نظامی‌ها در مسئله ابراز داشتم و گفتم به اعتقاد من این کار منجر به یک اعتصاب عمومی خواهد شد و ارتش از مقابله با این اعتصاب عاجز خواهد ماند، نظامی‌ها ممکنست قادر به سرکوبی اغتشاش و خلوت کردن خیابانها باشند، ولی نمی‌توانند مردم را از خانه‌های خود بیرون بکشند و سرکار ببرند. من تاکید کردم که بحران فعلی با وضع زمان حکومت مصدق در سال ۱۹۵۳ که ژنرال‌ها به آسانی توانستند بر اوضاع مسلط شوند قابل قیاس نیست. در آنموقع مصدق حمایت ملاحا را از دست داده بود و مردم هم کم و بیش بیطرف و بی‌تفاوت بودند. طرفداران مصدق فقط در تهران و مناطق نفتی نفوذ داشتند و مسئله دانشگاهها و دانشجویان هم در میان نبود. امروز ابعاد بحران خیلی وسیع‌تر است و نیروئی که در برابر رژیم قرار گرفته بسیار گسترده و قوی است. من به تجارب خود اشاره کرده و گفتم در دوران خدمت خود موارد متعددی از کودتا یا استقرار رژیم‌های نظامی را دیده‌ام. آنها فقط در شرایطی - آنها به‌طور کوتاه‌مدت موفق بوده‌اند که مردم آنها را پذیرا شده یا حداقل به حکومت آنها تن در داده‌اند، ولی ایران وضع دیگری دارد و مردم آرام نخواهند نشست.

من عصر دیروقت به سفارت مراجعت کردم، ولی دلم گواهی می‌داد که حوادث شومی درپیش است. تهران و همه نقاط دیگر ایران روز بدی را پشت سر نهاده بودند. در نقاط مختلف تهران تظاهرات وسیع و خشونت‌باری صورت گرفته بود. در بسیاری موارد اتومبیل‌ها را آتش زده و راه‌بندان ایجاد کرده بودند و تیراندازی‌های نظامیان تلفاتی به‌بار آورده بود. گفتگوهای ما با شاه ترس و نگرانی مرا تخفیف نداد. بحران به نقطه عطف خود رسیده بود و با بی‌شمر ماندن تلاش شاه برای تشکیل یک دولت ائتلافی، ژنرال‌ها شانس بیشتری برای وادار ساختن او به قبول یک راه‌حل نظامی داشتند. حمایت آمریکا از روی کار آمدن نظامی‌ها موقعیت آنها را تقویت کرده بود و شاه هم بیش از این نمی‌توانست در برابر این فکر مقاومت کند. من دیگر امید زیادی به آینده نداشتم.

روز بعد، پنجم نوامبر (۱۴ آبان ۱۳۵۷) بالاخره بالون به هوا رفت و کاری که نباید بشود شد. من در دفتر مشغول کار بودم که در حدود ساعت ده صبح به من اطلاع دادند فرستاده‌ای از سوی بعضی از رهبران مذهبی می‌خواهد فوراً با من ملاقات کند. من

تصمیم گرفتم او را بپذیرم. او به من گفت که از پاریس می‌آید و در آنجا با آیت‌الله خمینی و رهبران جبهه ملی و سایر سیاستمداران مخالف ایرانی که در پاریس هستند ملاقات کرده است. او بر این موضوع تأکید کرد که سنجابی و رهبران جبهه ملی در دولت ائتلافی که شاه پیشنهاد می‌کند شرکت نخواهند کرد، زیرا خمینی با این فکر مخالف است. مخاطب من سپس گفت که عازم قم است و در آنجا گزارش ملاقاتها و مذاکرات خود را به رهبران مذهبی قم گزارش خواهد داد، ولی قبلاً مأمور شده است به ملاقات من بیاید و پیشنهادی را برای حل مسئله مطرح کند. نظر آنها این بود که تنها راه جلوگیری از بروز یک فاجعه اینست که شاه از کشور خارج شود و اداره امور کشور را به یک شورای دولتی تحت ریاست یک افسر بازنشسته و معروف بسپارد. این شورا یک دولت آشتی ملی تشکیل خواهد داد و انتخابات پارلمانی تحت نظارت این دولت انجام خواهد شد. اولین وظیفه این مجلس^{۲۱} اتخاذ تصمیم درباره آینده کشور خواهد بود. خود او (کسی که به ملاقات من آمده بود) و رهبران مذهبی قم اطمینان داشتند که مجلس مورد بحث به نفع بقای رژیم سلطنتی در چهارچوب قانون اساسی سال ۱۹۰۶ رأی خواهد داد و اختیارات شاه را به حدود مقرر در این قانون محدود خواهد ساخت. او می‌دانست که من مرتباً شاه را می‌بینم و از من خواست که این پیشنهاد را به اطلاع شاه برسانم.

در پاسخ او گفتم که بهتر است فوراً به قم بروم و موضوع را با مقامات مذهبی در میان بگذارم. ضمناً یادآوری کردم که وقت تنگ است و قطعاً هنگام آمدن به سفارت متوجه شده است که جمعیت کثیری در خیابانها به راه افتاده و می‌خواهند آزادی آیت‌الله طالقانی را از زندان جشن بگیرند. آیت‌الله طالقانی سالها در زندان بود و من بازگشت او را به صحنه یک عامل جدید در تقویت جناح افراطیون مذهبی تلقی می‌کردم.

اما درباره پیشنهاد او من گفتم که اگر شاه نظر مخالفان را از من بپرسد می‌توانم پیشنهاد او را مطرح کنم. ولی من سفیر یک کشور خارجی هستم و نمی‌توانم نقش یک بازیگر را در صحنه سیاست داخلی ایران به عهده بگیرم. من نمی‌بایست نقش یک واسطه را بین شاه و جناح مخالف بازی می‌کردم، چنین کاری هم ناشایسته و هم بی‌نتیجه بود.

من از مخاطب خود پرسیدم چرا خود او مستقیماً به کاخ نیاوران نمی‌رود و نظریاتش را مستقیماً عنوان نمی‌کند؟ او خندید و گفت «برای اینکه اگر من وارد کاخ نیاوران بشوم هرگز از آنجا بیرون نخواهم آمد.»

پس از رفتن او من تصمیم گرفتم مطلب را با سولیوان در میان بگذارم. سوار اتومبیل رولزرویس خود شدم (و این تقریباً آخرین باری بود که از آن استفاده کردم) و به راننده گفتم که مرا به سفارت آمریکا که بیش از نیم مایل فاصله نداشت برساند. در حدود ساعت یازده و نیم صبح بود و پیاده‌رو خیابانها مملو از جمعیتی بود که ظاهراً خود را برای شرکت در تظاهرات بزرگ آماده می‌کردند. آنها قیافه‌های آرام ولی مصمم و خشنی داشتند و ظاهراً کسی به عبور اتومبیل سفارت توجهی نکرد. تشنج در حد اعلی و قابل لمس بود.

وقتیکه صحبت من با سولیوان تمام شد و قصد بازگشت به سفارت را داشتم گفتند که این کار برای چند ساعتی امکان‌پذیر نیست. زیرا تمام خیابانهای بین سفارت آمریکا و انگلیس مملو از جمعیت است و راهی برای رفت و آمد اتومبیل‌ها نیست. سولیوان از من دعوت کرد که ناهار را با او صرف کنم و پس از خلوت شدن خیابانها به سفارت مراجعت نمایم. چاره دیگری نبود، ولی مرتباً به وسیله تلفن با سفارت تماس داشتم و تا ساعت دو بعدازظهر خبری نبود. در حدود ساعت دو صدای انفجار شدیدی به گوش ما رسید و سولیوان و من ستون دود عظیمی را که از ساختمانهای واقع در شمال سفارت آمریکا به هوا بلند می‌شد به چشم دیدیم. در نتیجه تماسی که با نقاط مختلف شهر برقرار گردید معلوم شد در نقاط مرکزی شهر گروههای کوچکی که بیشتر از جوانها تشکیل می‌شود در خیابانها به راه افتاده و به تخریب و آتش زدن ساختمان‌هایی که به نحوی وابسته به رژیم و سیاست‌های رژیم تلقی می‌شوند پرداخته‌اند. از جمله ساختمان‌هایی که به آتش کشیده می‌شد بانکها، شرکت‌های بیمه، ساختمان‌های دولتی، شرکت‌های خصوصی، سینماها و مغازه‌های مشروب فروشی بود و نکته جالب توجه اینکه هنگام به آتش کشیدن بعضی از بانکها پول‌های آنها را هم به وسط خیابان ریخته و آتش می‌زدند و کسی به فکر غارت و بردن پول‌ها نبود. در این موقع تظاهرکنندگان از اطراف سفارت آمریکا دور شده بودند و من پس از تماس با سفارت انگلیس و اطلاع از اینکه جمعیت از آن قسمت هم پراکنده شده‌اند تصمیم گرفتم به سفارت مراجعت کنم.

با وجود این احتیاطاً اتومبیل رولزرویس خود را در محوطهٔ سفارت آمریکا گذاشتم و خود با یک اتومبیل پیکان که سولیوان در اختیار من گذاشت همراه با یک اتومبیل اسکورت پلیس (که ملبس به لباس شخصی بودند) به راه افتادم.

وقتیکه به خیابان اصلی رسیدیم من با منظره‌ای روبرو شدم که از پایان جنگ دوم جهانی به این طرف نظیر آن را ندیده بودم. در فواصل دور و نزدیک شعله‌های آتش و دود به چشم می‌خورد. اثاث و مبلمان ادارات و مؤسسات را به وسط خیابان ریخته و آتش زده بودند و در طول خیابان اتوبوس‌ها و اتومبیل‌های سوخته و واژگون شده منظرهٔ هولناکی به وجود آورده بود. توده‌های مردان جوان با یک حالت شوریدگی و دیوانگی به دور آتش می‌رقصیدند و با افزودن چوب و اثاث تازه از خاموش شدن آتش جلوگیری می‌کردند. اتومبیل‌های معدودی که از خیابان عبور می‌کردند متوقف می‌شدند و روی شیشه‌های آنها شعارهایی که روی آن «مرگ بر شاه» نوشته شده بود چسبانده می‌شد. اتومبیل خود ما را هم با این شعارها آرایش دادند و چند نفری هم روی سقف اتومبیل رفته و به دادن شعار پرداختند. ما با همین وضع خود را به میدان فردوسی رساندیم و وقتی میدان را دور زدیم مشاهده شد که تمام مسیر خیابان با اتومبیل‌ها و اتوبوس‌های سوخته مسدود شده است. رانندهٔ من به زحمت از لابلای ماشین‌های سوخته و توده‌های آتش راهی برای خود باز کرد ولی در این بین متوجه شدیم که سرنشینان اتومبیل اسکورت ما به دردمس افتاده‌اند. ظاهراً جوانان شورشی با مشاهدهٔ بی‌سیم اتومبیل فهمیده بودند که این اتومبیل متعلق به پلیس است و به‌زور می‌خواستند سرنشینان آنرا بیرون بکشند. آخرین بار که من اتومبیل اسکورت خود را دیدم سه درش باز بود و چند نفر هم خود را به درها آویزان کرده بودند، ولی سرانجام سرنشینان آن خود را از چنگ مهاجمین رهانیده و به سفارت بازگشته بودند. اتومبیل خود ما درحالیکه به زحمت راه خود را از میان موانع بین راه باز می‌کرد آهسته پیش می‌رفت. سرنشینان سقف اتومبیل نیز همچنان شعار می‌دادند و با لحن تهدیدآمیز ما را وادار می‌کردند به شعارهای مرگ بر شاه آنها جواب بدهیم. به دستور آنها شیشه‌های اتومبیل را پائین کشیده بودیم تا در شعار دادن با آنها همصدا شویم و خلاصه اینکه من هم در آن لحظه به انقلاب پیوسته بودم. وقتی به مقابل سفارت رسیدیم من مشاهده کردم که عده‌ای در طرف دیگر خیابان ایستاده و به پنجره‌های ساختمان داخل سفارت سنگ پرتاب می‌کنند و عدهٔ کمی هم در

مقابل در سفارت تجمع کرده‌اند. راننده من خود را به در بزرگ سفارت رساند ولی در بسته بود و ما از اتومبیل پیاده شده سعی کردیم به نحوی توجه خدمه سفارت را جلب کنیم تا در را به روی ما باز کنند، ولی هیچکس صدای ما را نشنید و به نظر می‌آمد که هیچکس در آن نزدیکی‌ها نیست. ما برگشتیم و اتومبیل را به خیابان پشت سفارت هدایت کردیم تا مگر از در پشت که به کنسولگری باز می‌شود داخل محوطه بشویم، در بین راه من گروهی از نظامی‌ها را دیدم که در یک اتومبیل زره‌پوش نشسته و بی‌اعتنا به آنچه می‌گذرد به نظاره اکتفا می‌کنند. در پشت سفارت هم بسته بود و کسی آنرا به روی ما باز نکرد. تنها چاره‌ای که در آن لحظه به نظرم رسید این بود که به سفارت فرانسه در فاصله نیم مایلی آنجا بروم و با استفاده از تلفن سفارت فرانسه با داخل سفارت خود تماس گرفته از آنها بخواهم در پشت سفارت را به روی ما باز کنند. همکار فرانسوی من کمال محبت و همراهی را کرد ولی وقتی با سفارت خود تماس گرفتم معلوم شد جمعیت به داخل محوطه سفارت یورش برده است. لحظه‌ای مات و مبهوت ماندم و بالاخره تصمیم گرفتم با استفاده از تلفن سفارت فرانسه با فرمانداری نظامی و نخست‌وزیر و سایر مقامات تماس برقرار کنم و از آنها بخواهم که سفارتخانه مرا تحت حمایت خود بگیرند و مهاجمین را بیرون برانند. در آن لحظات بحرانی به هیچ مقام مسئولی دسترسی پیدا نکردم و از ناچاری سرانجام به ژنرال ازهاری رئیس ستاد کل ارتش تلفن کردم. جریان حمله به سفارت انگلیس را به او اطلاع دادم و به‌طور رسمی، و تا حدی با خشونت و عصبانیت از او خواستم که برای تأمین امنیت سفارت بریتانیا و اخراج مهاجمان از محوطه سفارت کاری بکند. من به اوضاع وخیم و وحشتناک شهر هم اشاره کرده و پرسیدم چرا برای کنترل اوضاع کاری نمی‌کنید؟ ازهاری در پاسخ گفت «همه‌اش تقصیر شماست. شما اعلیحضرت همایونی را قانع کرده‌اید که از دخالت ما در برقراری نظم جلوگیری کند». با وجود این لحن معترضانه او قول داد که اقدامات لازم را برای حل مشکل و محافظت از سفارت به عمل آورد.

با نزدیکی شب خیابانها کم و بیش خلوت شد و نیروهای نظامی که در تمام روز نظاره گر بی‌تفاوت تخریب و آتش زدن ساختمانها و اتومبیلها بودند مأمور اجرای مقررات منع رفت و آمد شبانه شدند. من تحت حمایت اسکورت نظامی از خیابانهائی که هنوز دود و آتش از ساختمانها و اتومبیلهای نیمه‌سوخته اطراف آن برمی‌خاست

عبور کردم و وقتی به مقابل در سفارت رسیدم صحنه دیگری از آثار حوادث آنروز را دیدم. گروهی از مهاجمین از دیوار سفارت بالا رفته و با پرتاب بطری‌های محتوی بنزین قسمتی از ساختمان سفارت را آتش زده بودند. قسمت نگهبانی مقابل در سفارت ویران شده و بخش بزرگی از ساختمان دفتری سفارت صدمه دیده بود. پرونده‌های غیر محرمانه بازرگانی را هم که یادگار سالهای رونق بود در این قسمت سفارت بایگانی کرده بودند که قسمت عمده آنها در جریان حمله و آتش‌سوزی از میان رفت. یکی از خانه‌های داخل سفارت هم که محل سکونت یکی از مأموران امنیتی و خانواده او بود مورد حمله قرار گرفته و صدمه دیده بود، ولی به ساختمان‌های دیگر سفارت، از جمله محل اقامت من حمله نشده و کارکنان سفارت و اعضای خانواده‌های آنها مورد تعرض قرار نگرفته بودند. قسمتی که اسناد محرمانه سفارت در آن بایگانی می‌شد دست‌نخورده باقی مانده بود. البته کابل‌های برق و تلفن بر اثر آتش‌سوزی آسیب دیده بود و ما آنشب را بدون وسائل ارتباطی و در تاریکی مطلق به سر آوردیم. کارکنان سفارت و خانواده‌های آنها، از جمله همسر خود من از وضعی که پیش آمده بود تکان خورده، ولی با شهامت و خونسردی از آن استقبال کرده بودند. روحیه اعضای سفارت پس از این واقعه ناگوار عالی بود و همه آنها سعی داشتند که هرچه زودتر کار خود را از سر بگیرند.

ما هنوز مشغول بررسی میزان خسارات وارده و شمارش اعضای سفارت برای حصول اطمینان از سلامت همه آنها و خانواده‌هایشان بودیم که خبر دادند مرا به کاخ نیاوران فراخوانده‌اند. من با قاطعیت پاسخ دادم که پس از رسیدگی به وضع سفارت و اطمینان از سلامت کارمندان خود و خانواده‌های آنها به کاخ خواهم رفت. ساعتی بعد در یک اتومبیل فرسوده نظامی ساخت شوروی که به وسیله دو اتومبیل زره‌پوش اسکورت می‌شد به طرف کاخ به راه افتادیم. یکی از اتومبیل‌ها در بین راه خراب شد و ما با دو اتومبیل دیگر با سرعت در حدود پانزده مایل در ساعت فاصله ده مایلی تا کاخ نیاوران را خزیدیم. خیابانها به کلی خالی بود و جز دسته‌های سربازانی که بر مقررات منع رفت و آمد نظارت می‌کردند کسی دیده نمی‌شد. منظره وحشتناکی بود و چنین به نظر می‌رسید که تمام منطقه مدرن تجارتي تهران ویران شده است. من چندین بنای مرتفع را در بین راه دیدم که به کلی فروریخته بود. از بعضی از ساختمانها و مغازه‌های مشروب فروشی هنوز شعله آتش و دود بلند می‌شد و بقایای ااثه و کاغذهای سوخته، اسکلت

اتومبیل‌ها و اتوبوس‌های سوخته و واژگون شده که در هر گوشه و کنار به چشم می‌خورد صحنه‌های غم‌انگیز و هولناکی به وجود آورده بود.

وقتیکه به کاخ نیاوران رسیدم، گوئی وارد دنیای دیگری شدم. مستخدمین کاخ با لباس‌های رسمی، آجودان‌های مخصوص با همان آداب و تشریفات محترمانه، اطاق‌های کاخ با همان جلال و شکوه و زرق و برق هیچ تغییری نکرده بود و انسان متحیر می‌ماند که آیا شاه و شهبانوی ایران اهالی همان کشور بلاذیده و جنگ‌زده‌ای هستند که گوشه‌ای از آنرا در راه به چشم خود دیدم؟

مرا به اطاق شاه راهنمایی کردند، سولیوان قبل از من آنجا بود. جریان حوادث آئروز مرا ناراحت کرده بود و با لحنی تند درباره حمله به سفارت و خودداری نیروهای نظامی از اقدام برای حمایت ما و به‌طور کلی نقش نظاره‌گر نظامی‌ها در جریان تخریب و آتش‌سوزی مرکز شهر با شاه سخن گفتم. من درباره میزان خسارات وارده به سفارتخانه هم توضیحاتی دادم و رسماً تقاضای جبران خسارات وارده را کردم. شاه از آنچه پیش آمده بود عذرخواهی کرد و بیدرنگ جبران خسارات وارده به سفارت را پذیرفت. او در صدد تبرئه رفتار حیرت‌انگیز نظامیان در جریان حوادث روز بر نیامد و بالعکس گفت که چون تمام اقدامات سیاسی او برای رفع بحران با شکست مواجه شده چاره‌ای جز تعیین یک نخست‌وزیر نظامی ندارد و می‌خواهد نظر هر دو ما را درباره این موضوع بداند. شاه در واقع پیش از اینکه نظر ما را بپرسد تصمیم خود را گرفته و نخست‌وزیر نظامی خود را هم تعیین کرده بود. نخست‌وزیر مورد نظر شاه ژنرال ازهارای بود که می‌بایست انتصاب وی به مقام نخست‌وزیری روز بعد اعلام شود. شاه در عین حال اطمینان داد که دولت نظامی اجازه تکرار حوادث امروز را نخواهد داد. من مجبور بودم نظر شاه را تأیید کنم، زیرا هیچ راه حل دیگری به نظر نمی‌رسید و تهران نمی‌توانست تحمل تکرار چنین روزی را داشته باشد. وقتیکه از کاخ خارج شدیم اتومبیل نظامی که مرا با خود آورده بود در آنجا دیده نمی‌شد. من ترجیح دادم با اتومبیل سولیوان به سفارت مراجعت کنم. ما بدون احساس خوش‌بینی نسبت به آنچه پیش خواهد آمد به شهر باز گشتیم و من حوالی نیمه‌شب به سفارتخانه تاریک خود رسیدم...»^{۲۲}

شاه، هنگامی که با سفرای آمریکا و انگلیس صحبت می‌کرد، استعفانامه

شریف‌امامی را در دست داشت. شریف‌امامی عصر همان روز استعفانامه خود را به شرح زیر نوشته و تسلیم شاه کرده بود:

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر

نظر به این که وضع فعلی کشور و شدت تحریکات ایجاب می‌کند که دولت کنار رفته و جای خود را به دولتی بدهد که بتواند اغتشاشات و اعتصابات را پایان دهد، علیهذا استدعا می‌نماید استعفای دولت را بپذیرند.

نخست‌وزیر شریف‌امامی (امضاء) - تاریخ ۱۴/۸/۵۷

* * *

ارتشبد غلامرضا ازهری، رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح، که در حدود ساعت ده شب چهاردهم آبان به کاخ نیاوران احضار شده و بعد از ملاقات شاه با سفیران آمریکا و انگلیس، به حضور شاه بار یافت، همان شب مأمور تشکیل یک دولت نظامی شد و روز بعد کابینه‌ای را که ابتدا فقط ۹ وزیر داشت به شاه معرفی نمود. از ۹ وزیر کابینه فقط دو نفر (وزیر خارجه و وزیر صنایع و معادن) غیر نظامی بودند و هفت وزیر نظامی (ارتشبد رضا عظیمی، ارتشبد عباس قره‌باغی، ارتشبد غلامعلی اویسی، سپهبد امیرحسین ربیعی، سپهبد ابوالحسن سعادت‌منند، سپهبد ایرج مقدم و دریاسالار کمال حبیب‌اللهی) هر کدام سرپرستی یک یا چند وزارتخانه را برعهده داشتند. ازهری چند روز بعد تعداد وزیران نظامی کابینه خود را به چهار نفر تقلیل داد و دوازده وزیر غیر نظامی معرفی نمود و به این ترتیب دولت او عملاً یک دولت غیر نظامی شد و صلابت ظاهری و قدرت‌نمایی روزهای اول تشکیل دولت جدید نیز جای خود را به ملایمت و سازشکاری داد.

اما در واقع این خود شاه بود که با نطق ملت‌مسانه‌ای که هنگام تشکیل دولت نظامی از رادیو و تلویزیون ایراد کرد، دولت نظامی خود را از همان روز نخست در موضع ضعف قرار داد. شاه در این نطق که روز پانزدهم آبان ۱۳۵۷ از شبکه سراسری تلویزیون پخش می‌شد با قیافه‌ای گرفته و حالتی درمانده گفت «در فضای باز سیاسی که از دو سال پیش به تدریج ایجاد می‌شد، شما ملت ایران علیه ظلم و فساد بپا خاستید... انقلاب ملت ایران نمی‌تواند مورد تأیید من به عنوان یک پادشاه و یک فرد ایرانی نباشد. متأسفانه در کنار این انقلاب، دسیسه و سوءاستفاده دیگران از احساسات و خشم شما، آشوب و هرج و مرج و شورش نیز به بار آورد. موج اعتصابات نیز که بسیاری از آنها برحق بوده

اخیراً تغییر ماهیت و جهت یافت تا چرخهای اقتصاد مملکت و زندگی روزمره مردم فلج شود و حتی جریان نفت که زندگی مملکت به آن بستگی دارد قطع گردد... ناامنی، اغتشاش و شورش و کشتار در بسیاری از نقاط میهنمان به جایی رسیده است که استقلال مملکت را در خطر انداخته است. وقایع اسفباری که دیروز پایتخت را به آتش کشید، برای مردم و مملکت دیگر قابل ادامه و تحمل نیست. در پی استعفای دولت و برای جلوگیری از اضمحلال مملکت و به منظور برقراری حکومت قانون و ایجاد نظم و آرامش، تمام کوشش خود را در تشکیل یک دولت ائتلافی مبذول داشتم، و فقط هنگامی که معلوم شد امکان انجام این ائتلاف نیست، به ناچار یک دولت موقت را تعیین کردیم...»

شاه بعد از آن که از دولت نظامی به عنوان یک «دولت موقت» یاد کرد گفت: «من به نام پادشاه شما، که سوگند خورده‌ام تمامیت ارضی مملکت، وحدت ملی و مذهب شیعه اثنی عشری را حفظ کنم، بار دیگر در برابر ملت ایران سوگند خود را تکرار می‌کنم و متعهد می‌شوم که خطاهای گذشته و بی‌قانونی و ظلم و فساد دیگر تکرار نشود، بلکه خطاها از هر جهت نیز جبران گردد. متعهد می‌شوم که پس از برقراری نظم و آرامش در اسرع وقت، یک دولت ملی برای آزادی‌های سیاسی و انجام انتخابات آزاد تعیین شود، تا قانون اساسی که خونبهای انقلاب مشروطیت است به صورت کامل به مرحله اجرا درآید...»

بقیه سخنان شاه نیز متضمن نکاتی از این قبیل بود که «من پیام انقلاب شما ملت ایران را شنیدم... من آنچه را که شما برای به دست آوردنش قربانی داده‌اید تضمین می‌کنم... تضمین می‌کنم که حکومت ایران در آینده بر اساس قانون اساسی، عدالت اجتماعی و اراده ملی و به دور از استبداد و ظلم و فساد خواهد بود...». نویسنده، در همان روز پانزدهم آبان ۱۳۵۷ پس از شنیدن نطق شاه، در جمعی از دوستان روزنامه‌نگار و نماینده مجلس گفتم که با این نطق کار شاه تمام است و امروز هم بر این عقیده هستم که هر کس متن این سخنرانی را برای شاه نوشته بود^{۲۳} قصد ضربه زدن به رژیم و خنثی

۲۳- بعد از گذشت بیش از پانزده سال از سقوط رژیم شاهنشاهی، هنوز هم به درستی معلوم نشده است که آن نطق کذایی را چه کسی برای شاه نوشته بود. شاه در دوران زندگی در تبعید خود در مکزیک اعتراف کرد که نطق ۱۵ آبان ۱۳۵۷ او یکی از بزرگترین اشتباهاتش بوده و ←

کردن اثر روانی تشکیل دولت نظامی را داشته است.

علاوه بر نطق ضعیف و تضرع آمیز شاه، که متضمن اعتراف به وجود «بی قانونی و ظلم و فساد» در گذشته و تعهد رفع این مظالم و مفساد و اجرای قانون اساسی در آینده، بدون هیچ گونه ضمانت اجرایی برای انجام این تعهدات بود، انتخاب ازهاری برای ریاست دولت نظامی خود دلیل دیگری بر ضعف و بی تصمیمی شاه در رویارویی با انقلاب به شمار می آمد. ازهاری یک افسر باسواد و اهل مطالعه، ولی فاقد اراده و جسارت و قاطعیت بود و به قول یکی از همکارانش از نظامی گری فقط اونیفورم آن را داشت. غلامرضا ازهاری در سال ۱۲۹۱ در شیراز متولد شد. پدرش مستخدم کنسولگری انگلیس در شیراز بود و به زحمت معاش خانواده خود را تأمین می کرد. ازهاری پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده افسری شد و بعد از اخذ درجه ستوان دومی به شیراز اعزام گردید. ازهاری تا درجه سروانی در فارس خدمت می کرد و بعد از انتقال به تهران با درجه سرگردی وارد دانشگاه جنگ شد. هنگامی که درجه سرهنگی داشت به آمریکا اعزام شد و در مراجعت با درجه سرتیپی در اداره مستشاری با مستشاران نظامی آمریکا همکاری می کرد. مقامات بعدی او فرماندهی لشکر کرمان و معاونت دانشگاه جنگ و ریاست ستاد نیروی زمینی و ریاست دانشگاه جنگ و نمایندگی ایران در سازمان پیمان سنتو بود. ازهاری با درجه سپهبدی، هنگامی که معاونت ستاد کل را بر عهده داشت بازنشسته شد، ولی بعد از کناره گیری ارتشبد فریدون جم از ریاست ستاد کل، مجدداً به خدمت فراخوانده شد و با درجه ارتشبدی به ریاست ستاد کل منصوب گردید.

ازهاری پیش از هفت سال در سمت ریاست ستاد کل، که عنوان رسمی آن «ستاد بزرگ ارتشتاران فرمانده» بود، باقی ماند و علت دوام او در این سمت اطاعت محض وی از شاه و به عبارت واضح تر «بی خطر» بودن او برای شاه بود. شاه به همین دلیل او را به ریاست دولت نظامی برگزید. ولی ازهاری، با خصوصیتی که از او ذکر شد، مرد میدان مبارزه با وضع بحرانی آن روز کشور نبود. البته اگر خود شاه شجاعت و

→

مدعی شد در شرایطی قرار گرفته بود که مجبور شد این نطق را پیش از آن که حتی یک بار مرور کرده باشد در برابر دوربین تلویزیون بخواند. با وجود این شاه نگفت که این نطق را چه کسی برای او نوشته بود.

قاطعیت لازم را برای این مبارزه داشت، از هاری در اجرای فرامین او کوتاهی نمی کرد، ولی شاه خود ضعیف تر و بی تصمیم تر از او بود و نه فقط شدت عمل نخست وزیر نظامی خود را تصویب یا تجویز نمی نمود، در موارد نادری هم که او می خواست دست به کاری بزند شاه از آن جلوگیری به عمل می آورد.

اولین و آخرین اقدام حاد دولت نظامی، که از هاری تحت تأثیر همکاران نظامی خود یا با تلقین خود شاه، به آن دست زد دستگیری عده ای از مقامات سابق بود. در رأس بازداشت شدگان هویدا نخست وزیر و وزیر دربار سابق، ارتشبد نصیری رئیس پیشین سازمان امنیت، عده ای از وزیران دولت هویدا و دو تن از وزیران کابینه های آموزگار و شریف امامی (داریوش همایون و منوچهر آزمون) قرار داشتند. بازداشت این عده بیشتر به منظور تسکین افکار عمومی صورت گرفت، و فقط یکی از آنها، منوچهر آزمون، به اتهام توطئه علیه رژیم و ارتباط با خارجیها بازداشت گردید. در آن موقع شایع شد که سپهد مقدم رئیس سازمان امنیت مدارکی درباره ارتباط آزمون با مخالفین و دریافت کمک از سرهنگ قذافی رهبر لیبی به دست آورده و نامبرده به دستور خود شاه بازداشت شده است. صحت و سقم این شایعه روشن نیست، زیرا بعد از پیروزی انقلاب، تلاش برای آزادی آزمون بی نتیجه ماند و نامبرده به حکم دادگاه انقلاب محکوم به اعدام و تیرباران گردید.^{۲۴}

در روزهای اول تشکیل دولت نظامی، حالت «شوک» و انتظاری در مردم به وجود آمد و اوضاع کمی آرام تر شد، ولی با گذشت روزها و تغییر چهره دولت نظامی، تظاهرات خیابانی و اعتصابات از سر گرفته شد. از اولین اقدامات دولت از هاری تلاش برای اجرای مقررات حکومت نظامی و برقراری سانسور در مطبوعات بود، که به مقاومت مطبوعات و اعتصاب نویسندگان و تعطیل روزنامه ها انجامید. تلاش برای جلوگیری از تظاهرات نیز فقط در روزهای اول کارساز بود و با صدور اعلامیه های آیت الله خمینی درباره دعوت مردم به ادامه تظاهرات و اعتصاب، که رادیو بی بی سی

۲۴- آزمون از یک خانواده روحانی بود و مرحوم سید جعفر بهبهانی از جمله کسانی بود که بعد از پیروزی انقلاب برای نجات او تلاش زیادی کرد. مرحوم بهبهانی برای نویسنده نقل می کرد که به تقاضای خانواده آزمون برای نجات او به امام خمینی متوسل شدم، ولی امام بعد از استماع توضیحات مفصل من سکوت اختیار نمودند و آزمون چند روز بعد تیرباران شد.

مرتباً در برنامه‌های فارسی خود آن را پخش می‌کرد، موج تازه‌ای از تظاهرات و اعتصابات سراسر کشور را فراگرفت.

ازهاری در اولین ملاقات خود با سفیر انگلیس مسئله «بی.بی.سی» را با وی مطرح کرد. آنتونی پارسونز درباره این ملاقات می‌نویسد: «روز دوازدهم نوامبر (۲۱ آبان ۱۳۵۷) من برای اولین بار با نخست‌وزیر جدید ژنرال غلامرضا ازهاری ملاقات کردم. او مردی مهربان و ملایم و زیرک به نظر می‌رسید و در خارج از محدوده وظایف نظامی خود از احترام زیادی برخوردار بود. او از نظر شخصی و خصوصیات اخلاقی با فرماندهان نیروهای سه گانه ارتش تفاوت زیادی داشت. اویسی فرمانده نیروهای زمینی یک سرباز حرفه‌ای بود و قیافه خشکی داشت، ربیعی فرمانده نیروی هوایی شاه را می‌پرستید و مثل اویسی طرفدار شدت عمل بود، و حبیب‌اللهی فرمانده نیروی دریایی نسبت به آن دو ملایم‌تر و عمیق‌تر به نظر می‌رسید. ازهاری مردی هوشیار و واقع‌بین بود و از ابعاد وسیع بحران آگاهی داشت. او به هیچوجه درصدد کوچک جلوه دادن مشکلات و جدی بودن بحران بخصوص مسئله اعتصابات برنیامد. ازهاری اولین وظیفه خود را برقراری نظم و خاتمه دادن به اعتصابات می‌دانست و مثل شاه خیلی درباره موثر بودن برنامه مبارزه با فساد در جامعه غلو می‌کرد. ما اولین گفتگو از سلسله مباحثاتی را که درباره برنامه‌های فارسی «بی.بی.سی» داشتیم، در همان روال معمول به عمل آوردیم، با این تفاوت که ازهاری - شاید با اطلاع از گفتگوی تند من با شاه، در این مورد با احتیاط بیشتری صحبت می‌کرد و این مطلب را قبول داشت که نباید سیاست رسمی دولت بریتانیا را با برنامه‌های «بی.بی.سی» مرتبط دانست. او تردیدی در مورد پشتیبانی ما از شاه نداشت و می‌گفت امروز متوجه می‌شود که ما در ماههای سپتامبر و اکتبر نظرات و پیشنهادات مفیدی به شاه داده‌ایم و در ارائه این پیشنهادات حسن نیت داشته‌ایم. مسئله «بی.بی.سی» این بود که آنچه در نظر شنوندگان غربی یک گزارش خبری معمولی و عادی به شمار می‌آمد، از طرف شنوندگان ایرانی به نحو دیگری تعبیر می‌شد. به طور مثال «بی.بی.سی» خبر می‌داد که «گزارش‌های تأیید نشده» حاکی از زدو خورد و تلفات جانی در فلان شهر ایران است. این خبر عادی از نظر شنوندگان ایرانی چنین تفسیر می‌شد وقوع زدو خورد و کشته شدن عده‌ای قطعی است و تبلیغات دولتی ایران آنرا از نظر مردم پنهان نگاه داشته است. من از «بی.بی.سی» دفاع کردم و به ازهاری

گفتم درباره این قبیل اتهامات با خبرنگار «بی.بی.سی» در تهران بحث کرده‌ام. خبرنگار «بی.بی.سی» مجموعه گزارش‌های خبری را که طی چند هفته گذشته مخابره کرده بود به من نشان داد و من عیبی در آنها ندیدم. من به ازهاری پیشنهاد کردم از فرصت حضور خبرنگاران تلویزیون «بی.بی.سی» در تهران استفاده کرده مصاحبه‌ای با آنها به عمل آورد و نظر خود را برای بینندگان و شنوندگان انگلیسی و کارگردانان «بی.بی.سی» بیان کند. ازهاری این پیشنهاد را نپذیرفت و گفت اگر من بخواهم با «بی.بی.سی» مصاحبه کنم ناچارم حرف‌های تند و سختی درباره آنها بگویم و در این مرحله وحشتناک تاریخ ایران مصلحت نمی‌دانم سخنی بگویم که به روابط دو کشور ما لطمه وارد سازد...»^{۲۵}

با آغاز ماه محرم و اعلامیه شدیداللعن آیت‌الله خمینی که مردم ایران را به قیام عمومی برای سرنگونی «رژیم یزیدی» دعوت می‌کرد، تظاهرات و اعتصابات در سراسر کشور گسترش یافت و صدور نفت به کلی قطع شد. عظیم‌ترین تظاهرات بر ضد رژیم در روزهای تاسوعا و عاشورا (۱۹ و ۲۰ آذر ۱۳۵۷) در تهران و سراسر کشور برپا گردید و در تهران، به دستور شاه، حکومت نظامی نه تنها تلاشی برای جلوگیری از برپائی تظاهرات به عمل نیاورد، بلکه نیروهای خود را از خیابانهای مرگزی شهر که مسیر راهپیمائی روزهای تاسوعا و عاشورا بود، فراخواند تا برخوردی بین سربازان و تظاهرکنندگان پیش نیاید.

در اواخر آذرماه ۱۳۵۷ دیگر تردیدی باقی نمانده بود که دولت نظامی در کار خود درمانده و کمترین امید موفقیتی ندارد. نه فقط تهران و شهرهای بزرگ، بلکه شهرهای کوچک و قصبات و دهات نیز هر روز صحنه تظاهرات بر ضد رژیم بود و در شهرهایی که حکومت نظامی اعلام شده بود، سربازان در داخل کامیونها نشسته و کاری جز تماشای این تظاهرات و گاهی ابراز همدردی و هماهنگی با آنها نداشتند. با فرارسیدن شب مردم در مساجد جمع می‌شدند و به موعظه روحانیون، که غالباً از اعلامیه‌ها و دستورالعمل‌های آیت‌الله خمینی الهام می‌گرفتند، گوش می‌دادند. تشکیلات منظم روحانیون برای هدایت حرکت‌های انقلابی، که به رهبری آیت‌الله بهشتی تشکیل شده بود، از طریق شبکه مساجد دستورالعمل حرکت‌های روزانه را صادر می‌نمود و

تظاهرات خیابانی از اواخر آذرماه شکل منظم و حساب شده‌ای داشت.

از هاری روز سیام آذرماه ۱۳۵۷، ویلیام سولیوان سفیر آمریکا را برای یک ملاقات فوری نزد خود فراخواند. سولیوان جریان این ملاقات به قول خودش «تکان دهنده» را این طور شرح می‌دهد:

«ساعت سه بعدازظهر روز بیست و یکم دسامبر برای ملاقات با از هاری به نخست‌وزیری رفتم و طبق معمول از پله‌هایی که به اطاق کار نخست‌وزیر منتهی می‌شد بالا رفتم. اما برخلاف انتظار افسر جوانی که مرا راهنمایی می‌کرد به جای دفتر کار نخست‌وزیر به طرف در کوچک بسته‌ای در سمت چپ راهرو حرکت کرد و به آرامی دق‌الباب کرد. افسر جوان پس از دق‌الباب بی‌آنکه منتظر جواب بماند در را باز کرد و مرا به یک اطاق کوچک و نیمه‌تاریک راهنمایی نمود. در گوشه‌ای از اطاق چراغ روشنی به چشم می‌خورد و در آنجا با کمال حیرت از هاری را دیدم که با یک پیژامه راه‌راه روی یک تختخواب سفری دراز کشیده است. با دیدن این منظره ناگهان خاطره دکتر مصدق نخست‌وزیر اسبق ایران در خاطر من زنده شد که مقامات رسمی و سفرای خارجی و روزنامه‌نگاران را در روی تختخواب به حضور می‌پذیرفت.

این تصورات خیلی زود از ذهنم محو شد زیرا یک کپسول بزرگ اکسیژن در کنار تخت دیده می‌شد و چهره رنگ‌پریده و رنجور از هاری از بیماری او گواهی می‌داد. از هاری با اشاره سر مرا به طرف تخت خود فراخواند و اولین سخن من با او این بود که در این حال بیماری چطور پزشکان به او اجازه ملاقات داده‌اند. از هاری گفتم که پزشکان هم اکنون منتظرند تا پس از انجام این ملاقات برای معاینه او بیایند و از موضوع آمدن من هم برای ملاقات اطلاع دارند. وی سپس گفت مطالبی که می‌خواهد در این ملاقات با من در میان بگذارد از معاینه پزشکان و نسخه‌ای که می‌خواهند برای معالجه او بدهند مهم‌تر است.

من در روی صندلی که کنار تختخواب قرار داشت نشستم و از هاری درحالی‌که مجدداً دراز کشیده و به بالش خود تکیه کرده بود با صدای ضعیف و محزونی شروع به صحبت کرد. او نخست راجع به بیماری خود گفت که دچار حمله قلبی خفیفی شده، ولی پزشکان نظر داده‌اند که پس از چند روز استراحت و مداوا می‌تواند کار کند، اما مسئله‌ای که برای او مطرح است اینست که در این شرایط کاری از او ساخته نیست.

از هاری سپس مشکلاتی را که در اجرای وظایف خود با آن روبرو شده برای من تشریح کرد و گفت با تاکید و دستورات مکرر شاه درباره خودداری از شدت عمل، حکومت نظامی به یک اسم بی‌مسمی تبدیل شده و توانائی استقرار نظم از وی سلب گردیده است. وی افزود که سربازان قریب چهار ماه است که در خیابانها هستند و روحیه آنها در این مدت به شدت تضعیف شده است، زیرا در مقابل انواع فشارها و توهین‌ها و بدرفتاری‌هایی که با آنها می‌شود حداکثر می‌توانند دست به تیراندازی هوائی بزنند و اکثر آنها در مقابل این وضع دچار شوک و تشنج دائمی شده‌اند.

از هاری پس از تشریح این مطالب کمی از جای خود بلند شد و درحالی‌که مستقیماً به چشمان من می‌نگریست گفت «شما باید این مطالب را بدانید و آنرا به دولت خودتان گزارش بدهید. شاه قدرت اراده و تصمیم خود را از دست داده و این مملکت دارد از دست می‌رود». پس از این جمله از هاری دست خود را برای خداحافظی به طرف من دراز کرد و مجدداً در روی تخت خود دراز کشید.

بلافاصله پس از مراجعت به سفارت جریان این ملاقات تکان‌دهنده را به واشنگتن مخابره کردم و در پایان گزارش خود نوشتم که به نظر من دولت نظامی شکست خورده و سقوط شاه غیرقابل اجتناب به نظر می‌رسد. بنابراین من در نظر دارم طبق آنچه در گزارش نهم نوامبر خود پیشنهاد کرده‌ام با گروههای مخالف و فرماندهان نظامی وارد مذاکره شوم تا مقدمات توافقی را بین آنها فراهم کنم و از تجزیه و از هم‌پاشیدگی نیروهای مسلح جلوگیری به عمل آورم.

روز بعد در ملاقات با شاه به بیماری از هاری اشاره کردم ولی از تکرار جمله‌ای که او درباره بی‌تصمیمی شاه و خطر از دست رفتن مملکت گفته بود خودداری نمودم. البته حالت عمومی شاه به‌خودی خود حرفهای از هاری را تأیید می‌کرد. شاه در این ملاقات گفت که درصدد یافتن جانشینی برای از هاری است چون وضع مزاجی او اجازه ادامه کار سنگین ریاست دولت را نمی‌دهد. شاه در آنروزها آماده دادن امتیازات بیشتری به مخالفان شده بود ولی شخصیتی را که آماده قبول مسئولیت خطیر نخست‌وزیری در این شرایط بحرانی باشد، پیدا نمی‌کرد. معیناً او از چند نفری که برای پیشنهاد پست نخست‌وزیری در نظر گرفته بود با من صحبت کرد...»^{۲۶}

شاه در این مرحله به این نتیجه رسیده بود که تنها راه حل باقیمانده برای او تشکیل دولتی از عناصر جبهه ملی یا طرفداران دکتر مصدق است و به این منظور قبل از همه به دکتر غلامحسین صدیقی وزیر کشور دکتر مصدق، که همراه مصدق به زندان رفته و از یاران باوفای او به شمار می‌آمد، متوسل شد. شاه در خاطرات خود از دکتر صدیقی به عنوان یک وطن پرست واقعی یاد کرده و می‌نویسد «او بدون هیچ گونه پیش شرطی حاضر شد درباره پیشنهاد من مطالعه کند و برای اعلام قبولی خود یک هفته مهلت خواست. من با این تقاضا موافقت کردم، ولی دکتر صدیقی تحت فشار عناصر جبهه ملی شرایطی عنوان کرد که برای من قابل قبول نبود». شاه اضافه می‌کند دکتر صدیقی تنها کسی بود که در آن شرایط از من مصرا نه می‌خواست کشور را ترک نکنم، ولی نظر او این بود که من اختیارات خود را به یک شورای سلطنتی تفویض نمایم. این پیشنهاد از این جهت غیر قابل قبول بود که تفویض اختیارات سلطنتی به شورای سلطنتی، با حضور خود من در کشور به این معنی بود که من خود شایستگی یا توانائی انجام وظایف سلطنت را ندارم.^{۲۷}

سرآنتونی پارسونز سفیر انگلیس در ایران، در خاطرات خود به ملاقاتی که در همین ایام با شاه داشته اشاره کرده و می‌نویسد: «به طوری که شاه می‌گفت دکتر علی امینی به او راه حل دیگری را پیشنهاد کرده بود. پیشنهاد امینی این بود که شاه از تهران خارج شده اداره امور کشور را به یک شورای سلطنتی محول نماید. بر اساس این پیشنهاد شاه کلیه اختیارات خود را به استثنای فرماندهی کل قوا به شورای سلطنتی واگذار می‌نمود و خود در بندرعباس که مهمترین بندر جنوبی ایران است مستقر می‌شد. مرحله بعد تعیین یک دولت ملی از سوی شورای سلطنتی بود که ظاهراً خود امینی ریاست آنرا به عهده می‌گرفت. شاه علاوه بر صدیقی و امینی با دکتر سنجابی هم برای تشکیل یک دولت ملی مذاکره کرده بود. سنجابی در ملاقات با شاه که فکر می‌کنم فقط یکبار صورت گرفت گفته بود که هیچ راه حلی بدون چراغ سبز آیت‌الله خمینی به نتیجه نخواهد رسید، و او هم جز استعفای شاه هیچ راه حلی را نخواهد پذیرفت...»^{۲۸}

* * *

شاه سرانجام برای تشکیل یک دولت غیرنظامی با دکتر شاپور بختیار وارد مذاکره شد و تنها شرط او را که خروج خود از کشور و تفویض اختیارات سلطنت به یک شورای سلطنتی بود پذیرفت. شاه در خاطرات خود می‌نویسد که نخستین بار از طریق جمشید آموزگار نخست‌وزیر مستعفی، که کماکان مورد مشورت او بود، با بختیار آشنا شد. شاه در شرح ملاقات خود با بختیار، که ضمن آن به وی پیشنهاد نخست‌وزیری نمود، چنین می‌نویسد:

«من بختیار را یک شب، در خارج از وقت معمول ملاقاتهای رسمی، در کاخ نیاوران به حضور پذیرفتم. تا آنجا که به خاطر دارم سپید مقدم رئیس ساواک شخصاً او را با خود به کاخ آورده بود. ما مدت زیادی با هم صحبت کردیم. بختیار با حرارت از وفاداری خود به مقام سلطنت سخن گفت و افزود که می‌خواهد با رعایت اصول قانون اساسی، تحت نظر یک شورای سلطنتی که من قبل از خروج از کشور تعیین می‌کنم کار کند. بختیار همچنین می‌خواست که قبل از خروج من از کشور از هر دو مجلس رأی اعتماد بگیرد، که من این تقاضاها را معقول تشخیص دادم و پذیرفتم...»^{۳۰}

شاپور بختیار، آخرین نخست‌وزیر رژیم سلطنتی مشروطه ایران، که حکومت او فقط ۳۷ روز دوام یافت، فرزند سالار فاتح بختیاری است که در سال ۱۲۹۴ در چهارمحال بختیاری متولد شده و پس از تحصیلات ابتدائی و قسمتی از متوسطه در اصفهان، به لبنان رفته و در مدرسه فرانسویها در بیروت دیپلمه شد. بختیار ۱۸ ساله بود که پدرش در زندان قصر به اتفاق عدماهی از سران عشایر فارس و بختیاری اعدام شد.^{۳۰} شاپور بختیار برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و در رشته‌های حقوق بین‌المللی و علوم سیاسی به اخذ درجه دکترا نائل آمد. در زمان جنگ دوم جهانی به لژیون خارجی فرانسه پیوست و قریب یک سال و نیم با درجه افسری در ارتش فرانسه خدمت کرد. در سال ۱۳۲۶ به ایران بازگشت و به استخدام وزارتخانه جدیدالتاسیس کار درآمد و در این وزارتخانه تا درجه مدیر کلی ارتقاء یافت. در جریان ملی شدن نفت مدیر کل کار خوزستان بود و به واسطه خدمات خود در این سمت به تهران احضار و به مقام معاونت

29- The Shah's Story... PP 184-185

۳۰- شرح کامل این ماجرا در فصل پنجم کتاب، ضمن شرح حال سردار اسعد بختیاری

آمده است.

وزارت کار منصوب شد. شاپور بختیار پس از سقوط حکومت مصدق به فعالیت خود در جبهه ملی ادامه داد و در جریان این فعالیتها چند بار دستگیر و زندانی شد. در جریان انقلاب، نام او با ارسال نامه سرگشاده‌ای به شاه بر سر زبانها افتاد و سرانجام در شرایطی که کمتر کسی مسئولیت خطیر نخست‌وزیری را به عهده می‌گرفت، پیشنهاد شاه را برای احراز این مقام پذیرفت.

با اعلام قبول مسئولیت نخست‌وزیری از طرف بختیار، جبهه ملی او را طرد کرد ولی بختیار در تصمیم خود پابرجا ماند و روز دوازدهم دیماه، پس از استعفای دولت ازهارى و رأی تمایل مجلسین به نخست‌وزیری او^{۳۱} به مطالعه برای تشکیل کابینه خود پرداخت. در آن شرایط بحرانی، بخصوص بعد از آن که آیت‌الله خمینی در اعلامیه شدیداللحنی رژیم شاه و دولت منصوب او را غیرقانونی اعلام کرد و از کارمندان دولت خواست وزیران جدید را به وزارتخانه‌ها راه ندهند، کمتر کسی حاضر به قبول مسئولیت می‌شد، ولی بختیار پس از سه روز تلاش توانست دوازده نفر را برای تصدی وزارتخانه‌های مختلف انتخاب کند و کابینه جدید را با عضویت کسانی که برای نخستین بار به مقام وزارت می‌رسیدند به حضور شاه معرفی نماید.

مراسم معرفی کابینه جدید روز شانزدهم دیماه ۱۳۵۷ در کاخ نیاوران انجام گرفت و شاه طبق قرار قبلی با بختیار، در همان مراسم اعلام کرد که به‌زودی برای معالجه به خارج از کشور مسافرت خواهد کرد. دکتر بختیار همان روز پس از معرفی کابینه در یک کنفرانس مطبوعاتی در کاخ نخست‌وزیری اعلام داشت که مقررات حکومت نظامی را درباره مطبوعات به حال تعلیق درمی‌آورد و روزنامه‌ها می‌توانند آزادانه در چهارچوب قانون اساسی به انتشار خود ادامه دهند. بختیار همچنین وعده داد که بعد از اخذ رأی اعتماد از مجلسین لایحه انحلال ساواک و محاکمه و مجازات عوامل فساد و متجاوزین به حقوق عمومی را به مجلس خواهد داد، فعالیت احزاب و گروههای سیاسی آزاد خواهد شد، کلیه آزادیهای فردی و اجتماعی مصرح در قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر مراعات می‌گردد و زندانیان سیاسی آزاد می‌شوند. در همین مصاحبه بختیار از آیت‌الله خمینی با تکریم و احترام یاد کرد و اظهار امیدواری کرد که ایشان هر چه

۳۱- رأی تمایل مجلسین قبل از صدور فرمان نخست‌وزیری بعد از کودتای ۲۸ مرداد

۱۳۳۲ منسوخ شده بود، ولی بختیار شاه را وادار کرد این رسم منسوخ را دوباره زنده کند.

زودتر به ایران مراجعت نمایند.

از نکات جالب توجه در کنفرانس مطبوعاتی بختیار، پوشاندن تابلو شاه با تصویر بزرگی از دکتر مصدق بود که بالای سر بختیار قرار داشت و خود نشانه‌ای از بی‌اعتباری شاه و پایان دوران سلطه و اقتدار او بود. اما بختیار با این کار و امتیازاتی که به مخالفان داد، بی‌آنکه از مخالفت آیت‌الله خمینی و یاران پیشین خود در جبهه ملی بکاهد، خشم و بدگمانی فرماندهان نظامی و باقیمانده طرفداران رژیم سلطنتی را برانگیخت و اکثریت نمایندگان مجلسین که به او رأی تمایل داده بودند تصمیم گرفتند هنگام اخذ رأی اعتماد به دولت وی رأی مخالف بدهند.

همزمان با تشکیل دولت بختیار، کنفرانسی با حضور رهبران آمریکا و انگلیس و فرانسه و آلمان در جزیره گوادلوپ برگزار گردید. در این کنفرانس، که به دعوت ژنرال دستن رئیس‌جمهور وقت فرانسه تشکیل شده بود، سران چهار کشور بزرگ غربی تصمیم گرفتند دست از حمایت شاه بردارند و از شاه بخواهند که هر چه زودتر از کشور خارج شود. همزمان با تشکیل این کنفرانس ژنرال هایزر، فرستاده مخصوص کارتر رئیس‌جمهور آمریکا به تهران اعزام شد تا فرماندهان ارتش را به حمایت از دولت بختیار وادار سازد و از هرگونه کودتای احتمالی آنها به نفع شاه جلوگیری به عمل آورد.

سولیوان سفیر آمریکا و هایزر فرستاده مخصوص کارتر در ملاقات مشترکی با شاه بر لزوم خروج هر چه سریعتر او از ایران تأکید کردند و شاه که دیگر به چیزی جز عزیمت بی‌دردسر خود از کشور نمی‌اندیشید موکداً از نمایندگان مجلسین خواست که در دادن رأی اعتماد به دولت بختیار تعجیل کنند. مجلس سنا روز ۲۵ دیماه و مجلس شورای ملی روز ۲۶ دیماه شتابزده به دولت رأی اعتماد دادند و شاه و فرح بعدازظهر روز ۲۶ دیماه ۱۳۵۷ برای همیشه ایران را ترک گفتند.

شمارش معکوس برای سقوط حکومت بختیار از فردای خروج شاه از ایران آغاز شد و تلاش بختیار برای ملاقات با آیت‌الله خمینی و جلب موافقت ایشان با ابقای دولت خود تا انجام رفراندوم درباره نظام سیاسی آینده مملکت نتیجه‌ای نبخشید. بعد از آن که آیت‌الله خمینی حاضر به پذیرفتن بختیار در پاریس نشد، بختیار در صدد جلوگیری از مراجعت آیت‌الله خمینی به ایران برآمد و به این منظور فرودگاه تهران را برای پروازهای

خارجی بست، ولی این تدبیر نابخردانه بر ناآرامی در کشور افزود و بختیار ناچار حرف خود را پس گرفته و اعلام کرد آیت‌الله خمینی هر وقت اراده نمایند می‌توانند به وطن بازگردند.

امام خمینی روز ۱۲ بهمن‌ماه ۱۳۵۷ در میان استقبال عظیم و بیسابقه مردم به تهران بازگشتند و در همان روز ورود، ضمن بیانات خود در بهشت زهرا با جمله‌ای به این مضمون که «من توی دهن این دولت می‌زنم. من دولت تعیین می‌کنم» بر غیرقانونی بودن دولت بختیار تأکید نمودند. امام خمینی روز ۱۶ بهمن‌ماه مهندس مهدی بازرگان را به ریاست دولت موقت منصوب نمودند و یک هفته بعد از آن با اعلام بیطرفی ارتش و سقوط رژیم شاهنشاهی، عمر دولت بختیار نیز به پایان رسید.

بختیار بعد از فرار از کاخ نخست‌وزیری در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ مدتی متواری بود، تا این که سرانجام با قیافه مبدل از ایران خارج شد و از پاریس سر درآورد. بختیار سپس با کمک چند کشور خارجی و حمایت دولت فرانسه تشکیلاتی برای مبارزه با جمهوری اسلامی ایران به وجود آورد و قریب سیزده سال به این تلاش بی‌حاصل ادامه داد، تا این که در تابستان سال ۱۳۷۰ به طور اسرارآمیزی در پاریس به قتل رسید. پلیس فرانسه چند ایرانی را به اتهام مشارکت در توطئه قتل او بازداشت کرده، ولی تا زمان نگارش این مطلب راز واقعی این جنایت فاش نشده است.

www.KetabFarsi.com

**THE KING-PINS
OF THE PAHLAVI ERA**

VOLUME I

By : MAHMOUD TOLOUI

ELM PUBLICATIONS

TEHRAN 1994

